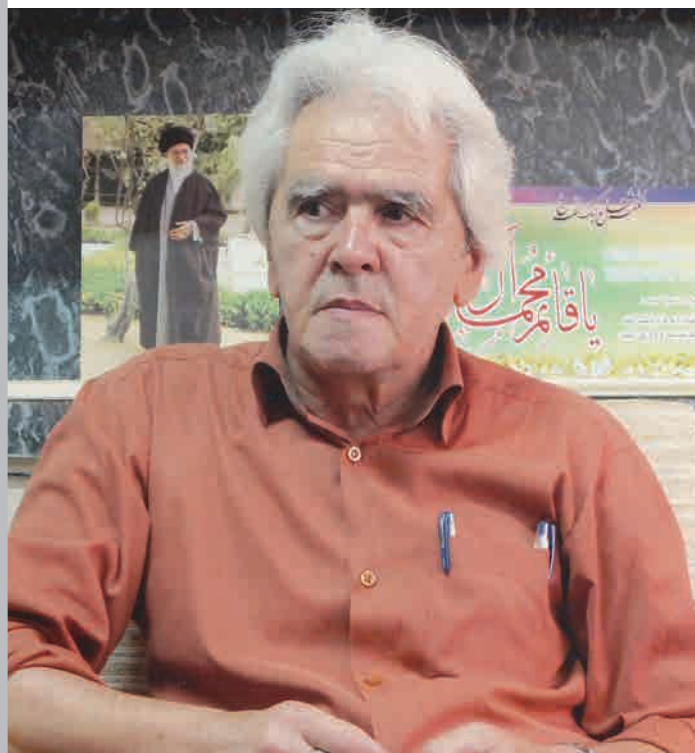


## شعر اول از زنده‌یاد شکوهی

تقدیم به امام زمان (عج)

باران بگو تا ناگهان باران بگیرد  
 زیر قدم‌هایت خیابان جان بگیرد  
 باران بگو شاید بیابان در بیابان  
 گندم بروید سفره بوی نان بگیرد  
 باران که می‌گویی همه چشم انتظارند  
 تا خشک‌سالی طی شود پایان بگیرد  
 از فصل خواب سرد ما بگذر که شاید  
 دل سردی ما هُرم تابستان بگیرد  
 می‌ترسم آخر بعد از این دلواپسی‌ها  
 آهی اگر راهی کنی طوفان بگیرد  
 هر جمعه در راه تو نور چشم دادیم  
 تا چند از ما جمعه‌ها تاوان بگیرد؟  
 هر جمعه درد آوار شد بر شانه ما  
 تا دردها با نام تو سامان بگیرد  
 تسبیح اشک از چلچراغ چشم پاشید  
 ای کاش با اشکی دلم سامان بگیرد





## شعر دوم

تقدیم به امام علی بن موسی الرضا

دست در دست دلم سر به خیابان زدهام  
 به خودم رایحه قمصر کاشان زدهام  
 شوق پابوس شما در دل اشکم مانده است  
 بس که مشتاق توام خیمه به طوفان زدهام  
 هر کجا بارش اشک است به خود می گویم  
 سر به سرسبزترین خانه باران زدهام  
 می رسم تا حرم نورعلی نور شما  
 گویی از شب در خورشید درخشان زدهام  
 من تو را از تو طلب می کنم ای باب مراد  
 کی در خانه به امید کافی نان زدهام؟  
 آسمانی شده ام نبض زمین جایم نیست  
 دست بر دامنت ای مهر فروزان زدهام  
 هرچه تصویر بهار است در ایوان شماس  
 من از این آینه ها سر به بهاران زدهام

## شعر سوم

چیست در چشمم جهان؟ از ذره هم ناچیزتر  
 ماه در انگشت شعرم از نگین هم ریزتر  
 هرچه جنگل بود چوب شعله کبریت شد  
 می کند این خلق، داس مرگ خود را تیزتر  
 نیست غیر از خواب آرامش به بالین سکوت  
 خیش خشی در شب شود از مار وهم انگیزتر  
 هرچه دل گرمی کند خورشید آغوش کسی  
 می شود فصل بهارش زودتر پاییزتر  
 آسمان باید ببارد شهد آب و آفتاب  
 تا شود با رنج دهقان خاک حاصلخیزتر  
 ای گریزان از محبت روی نیکی کن به خویش  
 نیست جز آینه با چشم تو مهرآمیزتر  
 هیچ کس از غوره نارس شرابی برنداشت  
 می شود در فصل پیری تاک ناپرهیزتر  
 از خراسان هم توان نقبی به خاک هند زد  
 تا شود جام خراسان غزل لبریزتر